

مدیریت از طریق جمعیت‌ها زیادتر کند. برای این کار طبیعی بود که بنده باید کسی را انتخاب کنم که بخودم نزدیکتر باشد و بیشتر او را بشناسم و ایرادی نباشد. شخصی را که بنده انتخاب کردم آقای مهندس حسین بنی‌اسدی، از نزدیکان و منسوبین خودم میباشد. ولی همین جا برای بریدن زبان بدگوها اضافه میکنم که ایشان حقوق تازه‌ای نخواهد گرفت و بار جدیدی هم نمیشود، بلکه از یکدستگاه دیگر دولت باینجا انتقال پیدا میکند و شاید حقوقش هم کمتر بشود.

### مشکلات اختلاف و انتقام

مسئله دوم مشکلات حاصله از اختلاف و انتقام است که هم دولت دچار آنست هم بخش خصوصی و هم ملت. هرکجا که مافردی را انتخاب میکنیم و میفرستیم یا عضو قبلی را سرجایش می‌گذاریم، بلافاصله تیرهای اتهام و اعتراض و ایراد و انتقاد بلند میشود. اوایل ما فکر میکردیم در سطح وزرا اگر ما آنها را کنار بگذاریم (یا حداکثر معاونین)، مسئله حل میشود؛ بعد دیدیم خیر، نسبت بمدیرکل‌ها و استاندارها و روسا هم بازهمین حرف است. آنها هم یا خودشان کنار رفتند و یا ما کنار زدیم، دیدیم همینطور سلسله مراتب تا پائین‌ترین سطح دولت حالت اعتراض و ناراحتی وجود دارد. ایراد می‌گیرند که مثلا این آقا فرمانش را از دستگاه طاغوتی گرفته و این آقا یا این خانم عکسش را نشان میدهند که دست بسینه بدنبال مثلا شاه یا ملکه بوده. یا سرسپرده بوده و از ساواک حقوق میگرفته یا با یک ساواکی شیرقهوه خورده! یا فلان سفری که کرده مخارجش را فلان دستگاه درباری پرداخت کرده.

البته بسیاری از این نظریات و اتهامات تا آنجائی که ما رسیدگی کردیم، نادرست و ناشی از اغراض بوده اما گاهی هم صددرصد حقیقت داشته و نمیتوان نفی کرد که خوشخدمتی درمسابق بوده است. در هر حال این حالت پیدا شده و کار مملکت رفته روی حالت بدبینی و قهر و اعتراض و انتقام و دودستگی و دشمنی، یعنی بازهم همان روح تخریب بنام پاکسازی و از بین بردن و پس گرفتن سوءاستفاده‌ها و پولهایی که اینها مثلا بلند کرده‌اند. یعنی حالت انقلاب به گذشته که حالت تعرض و تخریب است (و اسمش را میگذاریم حالت منفی) ادامه دارد. در حالیکه برنامه دولت برنامه مثبت است. الان حالت انقلاب گذشته است و دوران سازندگی مثبت شروع شده است. جمع مثبت و منفی گاهی اوقات اگر مساوی باشند میشود صفر. یعنی مادامی که حالت دشمنی - دودستگی - انتقام - قهر و اعتراض وجود داشته باشد سازندگی نمیتوان کرد، کار مثبت محتاج بدوستی و اعتماد و اطمینان است. این دو باهم جور در نمی‌آید و یکی اثر دیگری را خنثی میکند.

ما اگر بخواهیم تصفیه و پاکسازی بکنیم مثل دوره قبل از رفتن شاه باید کار سازندگی و انجام وظایف مربوط باین دوران و جواب دادن بخواسته‌ها و احتیاجات را کنار بگذاریم و

از همه کسانی که ناراحتی داریم، سوءظن داریم، آنها را تصفیه بکنیم. آنهایی را که می‌خواهیم بکشیم، بکشیم. آنهایی را که می‌خواهیم از مملکت بیرون کنیم، بیرون کنیم. آنهایی را که می‌خواهیم اموالشان را بگیریم، بگیریم. آنهایی را که می‌خواهیم محروم از خدمت بکنیم، بکنیم، بعد به کار پردازیم. البته طبیعی است که چنین چیزی را نه شما می‌خواهید و نه امکان‌پذیر است و این کاری است که هم ملت را فلج میکند و هم دولت را. چون عین این قضایا در بخش خصوصی هم هست. نظیر این مساله را دولت و ملت فرانسه هم داشته‌اند. ولی آنها، هم گذشته را فراموش کردند و هم ملت واحد شدند و اصلاً حرفش را هم نزدند و برهبری دو گل خیلی از وضع گذشته (فرانسه قبل از جنگ) هم جلوتر آمدند و اگر قبلاً قدرت سوم و چهارم هم حساب نمیشدند جزو قدرتهای درجه اول دنیا شدند.

مرحوم دکتر شریعتی در کتاب اسلام‌شناسی مینویسد: «شهری که ۲۰ سال مرد را آزار کرده، اکنون در اوج پیروزی آزاد گشته است. محمد انتقام نگرفت، اسیر نگرفت، غارت نکرد، رفتار پیغمبر دلهای سخت‌ترین دشمنان خویش را به هیجان آورد، کینه‌های کهنه را شست و جای آنرا محبت وی پر کرد. پیغمبر پس از اعلام عفو و آزادی عمومی غالب کسانی را که بعلت خیانت‌های نابخشودنی استثناء کرده بود بخشید. حتی هند جگرخوار دختر ابوسفیان، آن کسی که وحشی را تربیت کرده و ماموریت داده بود حمزه را بکشد. و بعد نشسته بود جگر حمزه را خورده بود، چون تسلیم شد پیغمبر او را هم بخشید. پیغمبر و مهاجران چنان با قریش درهم آمیخته بودند و دوستی زلال و شدید پس از دشمنی آنان را بهم نزدیک ساخته بود و دلهائی که در کینه‌های کهن نهفته شده بود چنان سرشار از محبت و خلوص گشته بود که گوئی فرزندان پس از ۸ سال فرار به آغوش خانواده چشم براهشان باز گشته‌اند». انقلاب ما انقلاب اسلامی است. ادعای ما هم اسلامی است. جمهوری ما هم جمهوری اسلامی است. قرآن کتاب ما است ولی برخلاف سنت پیغمبر عمل کرده و میکنیم. مگر قرآن نگفته است سود شما در اینست و وظیفه شما در اینست که تاسی بعمل پیغمبر بکنید، ما برخلاف پیغمبر و اسلام عمل میکنیم و خیانت با اسلام میکنیم. البته کسانی ابراز نگرانی میکنند که ما اگر از خطاها و خیانت‌های این افراد چشم‌پوشی کنیم اینها کار را از سر می‌گیرند، خدعه میکنند و حساب ما را میرسند و آنچه رشته بودیم پنبه میشود. بنده جواب اینها را نمیدهم قرآن جواب اینها را داده و گفته است «نیکی و بدی مساوی نیستند تا میتوانی دفع بدی را با خوبی بکن. آنوقت خواهی دید که آن کسیکه بین تو و او دشمنی وجود دارد دوست صمیمی تو خواهد شد». ولی قرآن در اینجا واقع‌بین است و می‌گوید: درک و تصور و قبول این معنا را نمیکند، مگر کسانی که اهل صبر هستند و امید به خدا دارند. و باز هم درک این را نمیکند مگر کسانی که از بهره عظیمی برخوردار هستند.

این عمل پیغمبر را همیشه ناشی از آن کرامت و رحمت و عاطفه ای که در ایشان وجود داشت میدیدم و آنرا یک نمونه اخلاقی تصور میکردم، البته همینطور هم است ولی این یک عمل روانشناسی است، عمل سیاسی و جامعه‌شناسی است. اگر پیغمبر این کار را نمیکرد آن اختلافات و انتقام‌گیریهای دوجانبه و متقابلی که حاصل میشد تا ابد امت اسلام را گرفتار میکرد و نمیگذاشت امت عظیمی در ظرف یک قرن بوجود بیاید که شرق و غرب عالم را بگیرد و هنوز هم ما برخوردار باشیم و افتخار کنیم. دستورات پیغمبر دائماً به سردارانش این بود که دشمنی که بطرف شما نیزه زده همینقدر که فرار کرد عقبش نروید. آیه قرآن است: اگر باز ایستادند و دست برداشتند بدانید که خدا غفور و رحیم است.

بسم الله الرحمن الرحيم که از رحم خداوندی حکایت میکند، یکصد و سیزده بار در قرآن آمده است، اما هیچ جای قرآن کلمه «منتقم» نیامده و یکبار هم خداوند با این صفت در قرآن خودش را معرفی نکرده است.

علی ابن ابیطالب (ع) به فرزند گرانقدرش امام حسن فرمود: به ابن ملجم، بخاطر این که یک ضربت به من زده است بیشتر از یک ضربت وارد نکنید. رفتار ائمه ما با کسی که تسلیم میشود، غیر از این است. دل آدم بدرد می‌آید که در روز فراندم، پیرمردی که برای دادن رای مثبت به جمهوری اسلامی به پای صندوق رفته بود بعلت تشابه اسمی با یک سپهبد، او را دستگیر کردند و با خود بردند.

### برقراری برادری و حسن ظن

من این پیشنهاد و خواهش را تنها باعتبار سنت پیغمبر و آیه قرآن و رفتار ائمه نمیکنم بلکه اجازه و توصیه‌ای از ناحیه رهبر عالیقدرمان در این زمینه دارم. اجازه دادند همانطور که ایشان در آن پیامشان قبل از روز ارتش اعلام عفو و بخشودگی برای ارتشیان کردند «الاکرام بالاتمام» در تمام صحنه مملکت و ملت این حالت برادری، دوستی و اعتماد و حسن ظن برقرار بشود، از گذشته صرف‌نظر بکنیم. خداوند آنچه را که گذشت عفو کرد، ما هم بدستور خدا و پیغمبر عمل بکنیم. خلاصه کلام بعد از خدا، از شما ملت امداد می‌طلبیم و امیدوارم بتوانیم این راه طولانی دشوار پرخطر و این بار سنگین را به نتیجه نهائی برسانیم. امیدوارم که رهبران عظیم‌الشان دینی و سیاسی ما، کمیته‌ها و پاسداران و کلیه گروه‌ها و افرادی که ذی‌علاقه و حتی ذیحق و ذیحساب در این انقلاب هستند، صمیمانه از جان و دل با دولت همکاری و تبعیت نمایند. وظیفه دارم بگویم، خودخواهی نیست. این مسئولیت بدولت داده شده و دولت هم وظیفه دارد اطاعت و تبعیت بخواهد. اگر طرف ضد انقلاب نیستند، علاقمند بانقلاب هستند باید از دولت تبعیت کنند.

امیدوارم و یقین دارم که انشاءالله ممانعت و مزاحمت و دخالت و اِعمال ضدانقلاب انجام نخواهد گرفت بلکه با نهایت همکاری و صمیمیت و دوشادوش هم حرکت خواهند کرد.

دوم، امیدوارم که این روحیه گذشت و اغماض و برادری در محیط ما برقرار شود و بتوانیم از تعطیل کارها و تسویه حسابها و انتقام‌ها که سکه‌های رایج مملکت هستند دست برداریم و برادروار در راه مثبت و عاشقانه خدمت و سازندگی پیش برویم.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

تأسیس صندوق ترمیم خسارات انقلاب  
طرحهای دولت در استانها و شهرستانها  
تشکیل کمیته‌ها و شوراها و بسیج جوانان

(۵۸/۲/۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان عزیز و بینندگان محبوب، سلام. سلام ایندفعه سلام روستائیت که میگویند بی طمع نیست. مقصود اینکه ایندفعه پای تلویزیون نیامده‌اید و یا من جلوی دوربین نشسته‌ام که چیزی بدهم، بلکه میخواهم از شما چیزی بگیرم. در یکی از سخنرانیهای تلویزیونی گفته بودم که وظیفه و برنامه دولت که جزو واجبات است، در مرحله اول این خواهد بود که هموطنان و کسانی که در آن دوران با حملات مغول‌وار استبداد خانه‌هایشان را خراب کردند و دکانهایشان را آتش زدند و صدمات مالی و مادی فراوان دیدند وظیفه اینست که ما حداقل، ترمیم این خسارات را بکنیم و در همین راه هم فکر شد و همکار عزیزمان آقای صدروزیر کشورپرمشی از استانداریه‌ها و بعضی نقاط مثل نجف‌آباد اصفهان، زنجان و قزوین و جاهای دیگر کرده بودند. بلافاصله معلوم شد که یک خانه و دو مغازه و اینها نیست صحبت از صدهزار تومان یا یک میلیون تومان هم نیست بلکه میلیاردها تومان است. این بود که وقتی من مواجه با این خرج و عظمت کار شدم صدایش را درنیاوردم.

ولی این حرف زده شده و کاری است که باید انجام بشود و چیزی نیست که کسی بتواند بگوید چون نداریم نمیشود. باید انجام داد. راه حل ساده‌ای که هرکسی ارائه میدهد اینست که باشد چه یک میلیون تومان چه صد میلیون تومان، دولت باید پردازد. دولت صورت برداری بکند و بعد هم افراد را صدا کند و بگوید بفرمائید این پول خساراتی که بشما وارد شده است! خیلی‌ها اینطوری فکر میکنند. آیا تصور میکنند که دولت روی گنج قارون نشسته و این کار را میتواند انجام بدهد. یا هر لحظه میتواند اسکناس چاپ کند؟

در یکی از سخنرانیها گفته بودم خرج‌ها و زیانهای که ما از سال گذشته داریم دولت باین آسانی‌ها کمرش راست نخواهد شد. بحمدالله اقتصاد مملکت براه افتاده و عایدات

هم بخزانه آمده و بازهم می آید و انشاءالله زیاد هم می آید. اما میگویند خانه قاضی گردو زیاد است ولی حساب دارد. دوست و همکار عزیزم آقای مهندس معین فر که سرپرست سازمان برنامه هستند قرار است وضع بودجه‌ی مملکت را تشریح بکنند. من زیاد وارد این مسئله نمیشوم ولی خواهید دید اقتصادی که دستگاه طاغوتی برای ما میراث گذاشته چه مخارج کمرشکن و چه هزینه‌هایی دارد. دولت گذشته یعنی دولت استبدادی نه تنها آنچه توانست برد و خورد و از بین برد بلکه آنچه هم که برای ما گذاشته بازهم مصیبت است، الان دولت ما مواجه است با مقدار زیادی دستگاهها و موسسات ظاهرا بنام دستگاههای مفید و درآمدها مثل ذوب آهن اصفهان- مس سرچشمه- مجتمع پتروشیمی شاهرور و هزاران صنایع کشاورزی و غیرکشاورزی و تجارتنی که در مملکت است. اما همه اینها وقتی جلو میرویم و بحسابشان وارد می‌شویم در همان وهله اول می بینیم که هر کدام دریائی هستند از خرج و زیان. یعنی از صدماتی که دولت گذشته بما وارد آورده ریختن سرمایه مملکت در یک سلسله کارهایی است که ظاهرا برای آبادی و عمران بوده اما در عمل بصورت پرخرج مثل نیروگاههای اتمی و حرارتی درآمده و بعد هم اینها وضعی دارند که مثل لنگه در مسجد است. نه میشود گذاشت و نه میشود آنرا کند. وقتی میلیاردها خرج شده مثلا به ۸۰ الی ۹۰ درصد رسیده این را که نمیشود دور انداخت و بعد هم تعدادی کارمند و کارگر دارد مانند ذوب آهن اصفهان که ۶۰ الی ۷۰ هزار کارگر است. آیا میشود به بهانه اینکه این دستگاه برای ما ضرر دارد و میلیونها تومان باید در همراه روی آن بگذاریم کارگرها و کارمندا را اخراج کنیم. بعلاوه در هر حال مملکت احتیاج به ذوب آهن دارد. مس سرچشمه ثروت بزرگی است. اینها را نمیشود از بین برد. نیشکر اهواز و جاهای دیگر را نمیشود از بین برد و هیچ قانونی اجازه نمیدهد. اما تا دومرتبه پاکسازی بشود و ترتیب صحیح داده بشود. مثلا در ذوب آهن اصفهان تولید را ببرند به آن مقداری که در برنامه طرح بوده تا زیانبخش نباشد و جاهای دیگر، یا مجتمع پتروشیمی غول پیکر بندر شاهرور راه بیفتد و بشمر برسد و سودبخش باشد این کار سالها طول میکشد، تمام اینها خرج است. ظاهرا دولت درآمد دارد ولی این درآمد کجاها میرود. تازه اگر هم دولت پردازد از ارث بابای نخست وزیر یا وزرا که نیست، بالاخره باید از درآمد ملت بدهیم و از دریافت‌هایی که از مردم می‌کنیم. و اگر دولت بخواهد از جیب خودش بدهد باز هم از جیب ملت داده است.

بنابراین فکری که بنظر آمد این بود که ما از یک سرمایه سرشار و از یک چیزی که ارزنده‌تر و اساسی‌تر از نفت و درآمد گمرک است استفاده کنیم اما سرمایه سرشار زنده تمام‌نشده مملکت و ملت همان همکاری و علاقه و میل مردم به معاضدت با همدیگر است بنابراین وقتی چنین گنجی داریم که از گنج قارون هم وسیعتر است چرا از آن استفاده نکنیم.

مسئله همکاری مردم چیزی نیست که از مقوله تعارف و تملق باشد که من بخواهم بگویم. همین روح همبستگی و همکاری بود که انقلاب ما را به پیروزی رساند و در حد اعلا هم که شهادت و کشته شدن بود نشان داده شد. در حال حاضر هم مرتب مراجعاتی بما و بسایرین میشود (از جوانان و مردم) که همه می خواهند و میگویند ما را هم به کاری وادارید، ما می خواهیم خدمت کنیم و دینمان را ادا کنیم.

نمونه اش همین استقبال فوق العاده ای است که از دعوت و طلب رهبر عالیقدر انقلاب برای پروژه و طرحهای خانه سازی بعمل آمد. احتیاج و ضرورتی که مملکت و انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما بهمکاری مردم دارد مسئله ای بود که بنده را وادار کرد در سخنرانی چهارم اردیبهشت گذشته موضوع معاونت در امور همکاری و پست جدید را مطرح کنم.

### یک میلیون و ۶۰۰ هزار کارمند دولت

در صحبت استادیوم تبریز بضرورت و فلسفه همکاری و خودکفائی مردم برای واگذاری امور مردم به مردم اشاره کردم. اگر درست فکر کنیم شاید این عمل از اساسی ترین اعمال انقلابی است. تخریب سنت ۲۵۰۰ ساله استبدادی در ایران و جانشین کردن آن با اعاده شخصیت و اعطای استقلال و قدرت و سعادت بمردم مهمترین کار است. در یک نظام استبدادی تمام هم و غم دولت اینست که همه چیز را در اختیار خودش بگیرد قدرت مطلقه و مالکیت مطلقه باشد و در برابرش ملت همیشه محتاج و گدا و خواهنده باشد بنابراین همیشه توسری خور و ضعیف بماند. این ۲۵۰۰ سالی که از عمر استبداد ایران میگذرد دائماً همینطور بوده و دولت پشت دولت یا سلسله پشت سلسله تا توانستند مسابقه گذاشتند تعداد کارمندان را زیادتیر کردند یعنی نان خور دولت، یعنی اسیر دولت، یعنی مزدور دولت، یعنی کمک کار استبداد برای توسری زدن به مردم و وسیله قدرت طاغوت را فراهم کردند و اکنون ما ۸۰۰ هزار کارمند رسمی دولت داریم که اگر ۴۰۰ هزار پرسنل ارتش را هم به آن اضافه کنیم میشود یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر و این عده با کسانی که در شرکتها و موسسات اسماً غیردولتی ولی عملاً دولتی کار میکنند سربه یک میلیون و ۶۰۰ هزار نفر میزنند. آنوقت حقوقی که در بودجه سال ۱۳۵۷ برای فقط کارمندان دولت پیش بینی شده و پرداخت شده است ۱۰۰ میلیارد تومان میباشد که حدود ۵۰ درصد درآمد دولت است.

این کار روی حساب و تعمدی بوده است، البته خیلی از موسسات ظاهراً با اسم ملی و با هدف ملی با هیئت امناء و هیئت مدیره و مشاورین و مجمع عمومی درست میشده مانند شیروخورشید سرخ - سازمان تربیت بدنی - مبارزه با سرطان - شرکتهای تعاونی زراعی پیشاهنگی و اتاق های اصناف. اینها ظاهراً دستگاہهای پرطمطراق ملی بوده ولی در عمل همه اینها زیر قیمومیت و با بودجه دولت و تحت تصرف و تسلط دولت بوده است و



دولت‌های استبداد از زمان پهلوی باینطرف تمام هم و غمشان این بوده که هی باد در توب خودشان بکنند و از آنطرف یکدستگاه هواکشی که مرتب از ملت و مردم بگیرد و بر یزد در این دستگاه دولت، وقتی داور وزیر دارائی رضاشاه بود از کارهای او که در آن منطبق و آن سیاست شاهکار حساب میشد ولی برای سرکوبی ملت بزرگترین خیانت بود این بود که کارهایی که بدست مردم انجام میشد مانند شرکتهای پنبه، شرکتهای پشم و رمه، شرکت حمل و نقل و ساختمان و غیره را تا توانست از بخش خصوصی گرفت و در بخش دولتی وارد کرد. برای اینکه مردم همه تبدیل بشوند به کارمند. عین این سیاست یعنی سرکوب کردن بازاری و کسانی که دارای مشاغل آزاد هستند و گرفتن کارهای آزاد از دست ملت و در انحصار دولت قرار دادن، در تمام دوران پنجاه و چند ساله پهلوی ادامه داشت که آخرین شاهکار آن موقعی بود که شاه اعلام کرد ما می‌خواهیم همه مردم یکنوع تعلیم و تربیت داشته باشند و برخوردار از یک سیستم، تحصیلات و تعلیمات هم مجانی باشد، اما با این نیت که در مرحله اول مدارس و موسسات مذهبی - که خیلی هم رونق پیدا کرده بودند - و دوم مدارس ملی را بگیرند و تمام اینها زیر کنترل و تحت سیطره دولت. یعنی کار استبداد همین است، هر چه ممکن است کار و اختیار را از مردم بگیرد و در انحصار خودش در بیاورد.

قریب ۲۰ سال پیش یک هیئت تحقیقاتی امریکائی برای تحقیق در مورد وضع حاضر و آینده کشور بایران آمده بود. در مورد شهرسازی تهران گزارش این هیئت این بود که عنقریب شهر تهران را ازدیاد و توسعه دستگاه دولتی و ساختمانهایی که متعلق بدولت است اسلا خفه و منفجر خواهد کرد و اتفاقاً یکی از عوامل سقوط رژیم گذشته هم همین رشد بی‌حد و حساب و گنده شدن بی‌معنی و از داخل خالی شدن همین دستگاهی بود که برای حفظ و صیانت و قدرت و تسلط خودش بوجود آورده بود. حالا اگر ما انقلاب ضد استبداد کردیم نباید عملمان یک عمل استبدادی باشد. بلکه باید درست در جهت عکس آن باشد، یعنی ما باید حاکمیت و امور و اختیار و مسئولیت را تا آنجا که میتوانیم برگردانیم بخود ملت، کار ملت را بدست ملت بدهیم.

## طرح خود کفائی استانها و ولایات

اولین مورد احراز شخصیت و اجرای مدیریت از طرف مردم که خواهان زیادی هم دارد خود کفائی استانها و ولایات و قسمت‌های مختلف مملکت است. بطوریکه هر دستور و امری لازم نباشد حتماً از مرکز صادر شود بلکه مثلاً مردم کاشان در سطحی که جنبه محلی دارد خودشان کارشان را انجام بدهند. هر استانی مثلاً آذربایجان، کردستان، بلوچستان و فارس لااقل امور مربوط بخودشان از قبیل امور عمرانی، آب و برق و فرهنگ و امور انتظامی در اختیار خودشان باشد، خودشان بهتر این مسائل را تشخیص میدهند. پس خودشان اینها را اداره

کنند. این طرحی است که در شورای طرحهای انقلاب مورد بحث است، امیدواریم زودتر بتوانیم قبل از مجلس مؤسسان این انجمن‌ها یا شوراهای محلی در سطح استان را تشکیل بدهیم. و مسلم وقتی اینطور باشد هم ارزان‌تر میشود و هم این کار بهتر صورت می‌گیرد.

مورد دوم واگذار کردن همین موسسات اسماً ملی است که عملاً خاصه خرجی دولت و برای تبلیغات و قدرت دربار تأسیس شده است مثل موسسات امدادی، خیریه، فرهنگی، دینی، ورزشی، تعاونی و غیره.

مردم چون در گذشته هیچ علاقه‌ای به این موسسات نداشتند بلکه عدم اعتماد و نفرت هم نسبت به مدیران و گردانندگان آنها داشتند و میدانستند که اینها دستگاههای خرج‌ساز و دزدی است، مثلاً وقتی زلزله یا سیلی روی میداد خودشان را کنار می‌کشیدند، پولی نمیدادند. برای اینکه میدانستند اگر بدهند پتوها یا خوارباری که میدهند در بازار برمیگردد و فروخته میشود. بعد هم موقعی که عرق ملی و مذهبی جوش می‌آمد مانند زلزله بوئین‌زهرها یا در طبس اگر مردم میخواستند خودشان کمک‌رسانی کنند، شیروخورشید سرخ و دستگاههای انتظامی دولت جلوشان را میگرفتند. یعنی اثرش صفر بود. درحالی‌که اگر این شیروخورشید سرخ جنبه ملی داشت و مردم میدانستند چه افرادی آن را اداره میکنند و اعتماد داشتند، مسلماً با خرج یکدهم ولی کمک‌رسانی ده‌برابر صورت میگرفت و همه میتوانستند در کوچکترین حادثه کمک بکنند. یکی از وظایف پست معاونت در امور همکاری بتدریج و با رعایت اصول، ملی کردن موسسات و تشکیلات اسماً ملی ولی باطناً استبدادی گذشته است. اگر این کار بدست خود مردم داده شود مردم خودشان انتخاب کنند کار خیلی هم بهتر و هم راحت‌تر انجام میشود.

### تاسیس صندوق وام شرافتی

مورد سوم کارها و طرحهایی از نوع صندوق ترمیم خسارات انقلاب یا صندوق وام شرافتی برای وام دوران بیکاری به فارغ‌التحصیلان است که وزارت کار روی این طرح مشغول فعالیت است و امیدواریم از همین ماه کارمندان دولت، اصلاً کلیه حقوق‌بگیران حتی در بخش خصوصی، حتی کارگران، یک درصد از دستمزد یا حقوقشان را به میل خودشان (اگر مایل و داوطلب بودند) اجازه بدهند یا حواله بدهند به صندوق یا به حسابداری که نگاهدارد و کنار بگذارد تا آن شماره حساب را وزارت کار اعلام بکند. این صندوق ترمیم خسارات انقلاب هم باین ترتیب عمل میکند که استانداریها و فرمانداريها از خانه‌ها و مستغلات و مغازه‌هایی که خسارت دیده‌اند با همکاری معتمدین محل صورت‌برداری میکنند و به تهران میفرستند. اما هزینه جبران از کجا دربیاید؟ همانطور که اینها در یک عمل خصوصی و شخصی وارد نشده بودند که خانه و زندگیشان دچار آسیب و خسارت شده باشد بلکه یک عمل

انقلابی و ملی کرده‌اند. فرض کنید بازار نجف آباد اصفهان را یک حریق بزرگ از بین برده یا در زنجان و سنندج، قاعدتاً هیچ ایرانی نمیتواند راحت و آسوده باشد برای اینکه می‌بیند هموطنش در جای دیگر خانه و زندگی ندارد. اینها قربانی یک عمل ملی و عمومی شده‌اند بنابراین جبرانش را هم باید ملت بکند، باید همه ما در این کار شرکت بکنیم خوشبختانه در جمع، تعداد کل خانه‌ها، مستغلات و فروشگاههایی که صدمه دیده‌اند از یکهزارم بلکه یکصد هزارم هم کمتر است یعنی اگر با تقریب و با احتیاط یکهزارم بگیریم و همه شریک بشوند یعنی بنده که خانه‌ام صدمه ندیده یکهزارم قیمت خانه‌ام را بریزم در این صندوق، مثلاً آن کسیکه خانه‌اش ۲۰۰ هزار تومان ارزش دارد ۲۰۰ تومان بدهد. یا آن صاحب مغازه یا صاحب فروشگاه‌هایی که یک میلیون تومان جنس دارد هزار تومان به صندوق بریزد (۳۳۳ تومان آنرا نقد بدهد دوتا سفته یکساله و دوساله ۳۳۳ تومان هم بدهد) ملاحظه می‌کنید صدمه‌ای از این راه نمی‌بیند و تکلیف شاق و مشکلی هم نیست.

ترتیب کار باین نحو خواهد بود که هیئت‌هایی محلی بنام هیئت‌های ترمیم خسارات انقلاب با انتخاب خود مردم یا با دعوت استاندار از معتمدین تشکیل میشود. اینها میروند تمام مستغلات و خانه‌ها و فروشگاهها را ارزیابی میکنند و بهر کدام یک ورقه میدهند که این خانه را ارزیابی کردیم مثلاً ۵۰۰ هزار تومان می‌ارزد. یا فلان صاحب دکان خرازی کل اجناسش ۸۰ هزار تومان است یکهزارم آنرا اگر دلش خواست بما بدهد. بعد افرادی را میفرستند این پولها را جمع میکنند در صندوق مرکزی که زیر نظر هیئت مرکزی همین اداره ترمیم است و از همه طبقات در آن شرکت دارند و این طبقات هیئت مدیره و هیئت اجرائیه را تشکیل میدهند. بعد بدست خود اینها و همان هیئت‌هایی که مردم محل انتخاب کرده‌اند، بدست خود آنها این پولها داده میشود. حالا خواهید پرسید که دولت در این جا چه کار میکند؟ دولت این فکر را تهیه کرده بعد هم آن گام اول را دولت بر میدارد. تشکیلات و اصول و نظامات و آئین‌نامه‌اش هم نوشته شده و بتصویب وزرا خواهد رسید. بعد آن دعوت‌های اولیه را هم میکند. بعد از آنکه این هیئت ملی ترمیم خسارات انقلاب تشکیل شد و به ثبت رسید و شروع بفعالیت کرد و اطمینان پیدا شد که میتواند این وجوه را جمع‌آوری کند و پردازد، دولت در آنوقت وام میدهد. یعنی بوسیله بانک وام میدهد که عمل ترمیم خسارات شروع شود و بتدریج آن پولهای نقد که ریخته شده و سفته‌ها وصول شود.

از این قبیل کارها یکی هم بسیج نیروهای جوان است که الان دارند می‌جوشند و فشار می‌آورند و خواهش میکنند که بروند در سطح روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ دستها را بالا بزنند (داوطلبانه بدون دریافت حقوق ولی بشرط اینکه خرج زندگیشان تامین شود) و برای مردم کارهای عمرانی و درمانی کنند. در واقع بشوند کمک خود دولت در انجام امور عمرانی، فرهنگی، درمانی و بهداشتی که باید در دهات و شهرهای دور افتاده انجام شود.

یک قسمت از همین معاونت در امور همکاری به این کار اختصاص داده شده، مسئولینی معین شده و از حالا هم شروع بصورت برداری داوطلبان کرده اند که بدانند برای کجا و چه کاری باید گروههایی از دانشجویان و دانش آموزان و فارغ التحصیلان متوسطه که بیکار هستند تشکیل بشود و بروند آن برادری- همکاری و هم سطحی را که باید در سراسر کشور حکومت کند عملاً اثبات کنند و هموطنان مصیبت دیده ما به بینند که از پایتخت و شهرهای دیگر آمده اند با آنها کار کنند و زندگی نمایند. این نوع کارها آن حس ملیت، مسلمانی و برادری و مساوات را هم در مردم ایجاد میکند و یک نیرو و قدرت ملی پیدا میشود که از مملکت دزدی میسازد تا همیشه از خودش دفاع کند. درست برخلاف زمان استبداد که هر وقت مغول یا اسکندر یا افغان حمله می کردند همه فرار میکردند. برای اینکه همبستگی و روح ملی و احساس اینکه همه متعلق به ایران هستیم و همه موظف به حفظ مملکت هستیم وجود نداشت.

نوع دیگر همکاری که شروع شد تشکیل کمیته ها و شوراها بود. در دوران اعتصاب، کمیته ها و شوراهایی بوجود آمد برای اعلام همبستگی در امر اعتصاب که وظیفه شان تعطیل کردن کار بود. پس از پیروزی و سقوط دستگاه همین کمیته ها صورت دیگری پیدا کردند یا دومرتبه کسانی آمدند بنام شورا. آنموقع وظیفه و هدف این بود که این دستگاهی که گردانندگان آن رفته اند، مثل ارتش یا کارخانجات یا صنایع عظیمی که متعلق به سرمایه داران وابسته به دربار فراری بود حفظ و حراست شود. بعد از سروسامان یافتن تدریجی کارها دیگر اعتصاب معنی ندارد، دیگر در افتادن و خراب کردن و تعطیل کردن (که متأسفانه هنوز هم در بعضی جاها دیده میشود) معنا ندارد. و این کارگران عزیز ما درست آن داستان سعدی که میگوید یکی بر سر شاخ و بن میسپرد را بیاد میآورند. مثل بعضی از دستجات- که البته همه اینها تحریک شده اند و کارگر واقعی نیستند- ماههاست کارشان تمام شده، مثلاً کارگران یک طرح راه سازی ۸ ماه قبل که پولشان را تمام و کمال گرفته بودند و تسویه حساب هم کرده بودند. حالا کارهای دیگری پیش آمده، مثلاً اسفالت کاری، اینها قبل از عید و بعد از عید جمع میشوند- خوشبختانه تعداد اینها کمتر شده- بعنوان اینکه پول تمام این مدت را باید بپردازند. مدتی که اصلاً کاری نداشته اند و تسویه حساب هم کرده اند! تازه عیدی و پاداش هم باید بدهیم و برای بعد هم تعهد کنیم. آنوقت جلوی مقاطعه کار را میگیرند و بعد کارگاه را تعطیل میکنند و ماشین آلات را از کار میاندازند و مانع میشوند از اینکه اصلاً طرح انجام شود. طرحی که دوهزار یا ده هزار نفر کارگر باید کار کنند. یکی از نیروگاههای بزرگ جنوب که قرار بود دوماه تحویل داده شود و اگر واحد اول آن تحویل بشود ما مطمئن هستیم که تابستان امسال خاموشی برق نخواهیم داشت. بهانه و حرفهایی زدند که با قانون کار هم تطبیق نمیکرد. هفته قبل زمزمه های عجیبی براه انداختند که تک تک مان باید با اتوموبیل شخصی بیایم سرکار بجای ده روز تعطیل باید ۲۰ روز تعطیلی داشته باشیم. تمام هم تحریک شده، نتیجه این

میشود که این نیروگاه سرمورد تحویل داده نشود. حالا این وسط چه کسی سود میبرد؟ خدا میداند. امر مسلم اینست که خود کارگرها سودی نخواهند برد. برای اینکه کارگاه تعطیل میشود، این پول را هم سرمایه‌دار نمیدهد این دولت است که پرداخت میکند. ملاحظه کنید این شوراهای هرزمان یک وظیفه دارند، الان که کارها راه افتاده است شورا باید وجود داشته باشد ولی نه برای تعطیل و تخریب و ممانعت، بلکه برعکس برای کمک باینکه دستگاه بهتر کار کند و بهره‌برداری بیشتر بشود. برای آنکه آنموقع دستگاه متعلق بدشمن و خارجی بود و نتیجه‌اش در جیب خارجی میرفت، حالا مال ملت و مملکت است. اما حالا شوراها باید همکاری و حفظ حقوق صنفی خودشان را بکنند، در مرحله اول و بعد همکاری با دستگاه که آنهم در واقع متعلق بخودشان است ولی دخالت در امر مدیریت و تلاشی کردن دستگاه بهیچوجه کار این شوراها نباید باشد. در هیچ کجای دنیا هم معمول نیست مدیریت از پائین بیابا باشد. در هر حال امیدوارم بخاطر این تصدیق و صحبت‌های خشک توأم با خواستن خسته نشده باشید و از خدا میخواهم این امور همکاری طلبه‌ای و گامی برای شخصیت یافتن و صاحب کار شدن مردم و همبستگی‌شان شود. مادامیکه همه چیز در اختیار دولت باشد و مردم دست و دل و دیدشان دنبال دولت باشد همان آس و کاسه سابق است. بنابراین تضمین اینکه اوضاع بگذشته برنگردد و استبداد با همه معایب حکومت نکند اینست که ملت خود کمر همت ببندد و وارد گود شود و بار خود را بدوش خود بگیرد.

بنابراین فعلاً این زمینه فراهم شده و گودکنده شده، از ملت و از مردم میخواهیم که در عالم همکاری و دردست گرفتن سرنوشت و وظائف خود بمصداق شعر: بیار آنچه داری زمردی وزور که دشمن پپای خود آمد بگور مردانگی و همت خود را نشان دهند.

امیدوارم خداوند یار و یاور همه باشد که «ان الله مع الجماعة» وقتی جماعت باشد و تفرقه نباشد، خداوند و رحمت او با ماست و استقلال و قدرت سرکوبی دشمنان ممکن میشود.

## پیام بکارمندان دولت

(۵۸/۲/۲۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

هموطنان گرامی و همکاران عزیز.

الایا ایها الباقی ادر کاساً و ناولها — که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها.  
بعضی ها ممکن است بگویند باز هم آیه قرآن آورد و عربی خواند! ولی آیه قرآن نیست  
شعر حافظ است. منتها نصفش را به عربی گفته و نصفش را به فارسی. تقصیر من نیست و  
صحبت از ساقی است و جام و می و معشوق. منتها، شراب عشق و جامی که بسلامتی این  
عشق — عشق عرفانی — نوشیده میشود. صحبت از عشق است که آسان میکند اول. یعنی  
ابتدا خیلی ساده و سهل و راحت جلوه داده میشود و بعد اشکالات و دردسرهایی فراهم  
می آورد. همه عشقها همینطور است، با علاقه و شادی و با سهولت انسان با استقبالش میرود  
ولی بعد در چاله و چوله می افتد.

ملت ایران از سالهای سال بفکر استقلال، آزادی، حیثیت، سعادت، رفاه و امثال  
اینها بود و دست آخر انقلاب کرد. یعنی عشق انقلاب در سر همه مردم ایران به جوشش آمد و  
مرحله اولش، گوا اینکه کشته ها و صدمات و محرومیت ها و زحمت های فوق العاده داشت ولی  
براحتی گذشت. فکر این مشکلات را نکرده بود. البته حافظ در این شعر نخواست عشق را  
نفی بکند یا بد بگوید یا عاشقها را از این راه برکنار دارد، بلکه برعکس سراسر اشعار حافظ و  
شعرای مثل او وصف و توصیه و تمجید و توصیف عشق است و عاشقی. امت و ملت هم بدون  
عشق آزادی و عشق انقلاب حیاتش معنی ندارد. بیشتر تذکر اینست که در عاشقی چنین  
مراحلی هم هست و باید آنها را هم تحمل کرد و از آنها هم لذت برد تا به شربت وصال و به  
سعادت رسید.

در ایران عده زیادی بودند و هستند که تحمل چنین ملالت را از جان و دل میکنند ولی تعدادی هم هستند که خیال میکنند تمام شد! مصرع دوم شعر حافظ را قبول ندارند، حالا خودشان را انداخته اند در مرحله درخواست و مطالبه و جبران چیزهای گذشته و تأمین چیزهایی که سال‌های گذشته و قرن‌ها از آن محروم بوده‌اند.

تصادفاً در مصاحبه و سخنرانی که رهبر عالی‌قدر انقلاب پرپر روز با دانشجویان داشتند، ایشان هم در همین زمینه فرمایشات خیلی موثر و بجائی فرمودند. سلام من، هم به هموطنان گرامی بود و هم به همکاران عزیز و این دفعه میخواهم بیشتر طرف سخنم و خطایم با همکاران عزیز یعنی کارمندان دولت باشد و با آنها درد دل گفته و برای آنها سخنرانی بکنم. البته شأن و معمول نخست‌وزیرها در دنیا اینطور نیست که روضه‌خانی یا سخنرانی بکنند. اما ما در دوران انقلاب هستیم. انقلاب خیلی رسوم را دگرگون میکند و تغییر میدهد و از آن جمله این است. همانطور که بارها هم عرض کردم، این انقلاب را ملت ایران با تمام قشرهایش انجام داد و ملت ایران است که باید به آخر برساند. بنابراین چاره‌ای نیست، شاید وظیفه اول رهبری انقلاب و دولت این باشد که مسائل و مشکلات را با ملت در میان بگذارد و از خود مردم بخواهد. برخلاف آنچه که بعضی توقع و انتظار دارند این دولت نیست که باید گرفتاریها و مشکلات و مسائل مردم را برطرف کند. بلکه برعکس مردم هستند که باید دردها و مشکلات و خواسته‌های دولت را برآورده کنند تا نتیجه‌اش بخود ملت برگردد. وقتی بشما برگشت آنوقت موارد جزئی و کوچک هم خود بخود حل میشود.

در هر حال من از توجهی که بشما هموطنان و همکاران میدهم خیلی شرمند هستم، ولی در عین حال برای من نهایت شرف و افتخار است و خوشحالم که می‌بینم بقول بابا ظاهر عریان، چه خوش بی‌گر محبت هر دوسری. از آن طرف هم حسن استقبال هست و تا بحال از صمیم دل پذیرفته شده. امیدوارم که بعد از این هم آنچه در خواست یا درد دل میکنم مورد پذیرش قرار بگیرد. اگر روبرو به کارمندان و کارگران آوردم برای اینست که اینها یک جمعیت و یک طبقه کوچک نیستند. در سخنرانی گذشته گفتم که جمعاً ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفر کارمند حقوق‌بگیر از دولت وجود دارد. و اگر شرکت‌های دولتی و کارگرانی که در دستگاههای دولت هستند بر اینها اضافه کنیم و همچنین بسیاری از بخش خصوصی و یا پیمانکاران که یا صددرصد مشتری دولت هستند و یا فروشنده و تحویل دهنده بدولت، قسمت اعظم کارهای این مملکت کارهای دولتی میشود و پیمانکارها با اینکه جزء بخش خصوصی مشاغل آزاد هستند ولی آنها هم عملاً یک پا کارمندان دولت هستند، یعنی جیره‌خوار دولت‌اند. همچنین بسیاری از تولیدکنندگان، آهنائی که شیرتولید میکنند و به کارخانجات پاستور یژه میدهند یا کارخانجاتی که قند و شکر تهیه میکنند، کشت کارانی که چغندر قند میکارند و به کارخانجات قند میفروشند و کارخانجات قند هم شکر و یا قندشان را به دولت میدهند.



همچنین آنهایی که گوشت تولید میکنند. اگر اینطور حساب کنیم و تعداد متوسط عائله هر کس را ۵ نفر بگیریم می‌رسیم باینکه بیش از نصف این سی و چند میلیون جمعیت ایران مستقیم یا غیر مستقیم کارمند یا کارگر و در هر حال وابسته بسدولت هستند. طرف عرایض و صحبت بنده هم این دسته هستند - با آنها میخواستم صحبت کنم. خود بنده هم همانطور که میدانید اولش محصل اعزامی دولتی بوده‌ام از سال ۱۳۰۶ و بعد هم کارمند دستگاههای دولتی بوده‌ام، منتها در کنارش هیچوقت کار خصوصی را ترک نکرده‌ام. کار خصوصی و شغل آزاد را هم داشته‌ام، بدون آنکه آن وظیفه دولتی ام را سنگ تمام نگذاشته باشم، بلکه برعکس بوظایف دولتی ام به چشم کار خصوصی و شخصی نگاه میکردم. بنابراین حق دارم که شما را همکاران عزیز بخوانم. فقط در این مأموریت نخست‌وزیری است که آنچه اشتغالات و علایق و گرفتاریهای مشاغل خصوصی و آزاد داشتم بطور کلی بناچار کنار گذاشته‌ام. کاملاً هم می‌دانید که من تنها همکار شما نیستم بلکه دولت (همکاران بنده و خود من) همیشه مدافع و علاقه‌مند طبقه کارمندان بوده‌ایم. نه از جهت اینکه هم‌نوع و هم نفع هستیم بلکه این طبقه را طبقه ارزنده‌ای می‌شماریم. هم از جهت مخارجی که مملکت برای تربیت این صنف بزرگ و کارمندان کرده و سرمایه‌گذاری عظیمی که ملت روی این کار کرده و هم اینکه میبینیم من حیث المجموع درس خواننده‌ترین، باسوادترین، با استعدادترین و شاید مبارزترین و علاقه‌مندترین افراد در این طبقه هستند. این هم از جهت خرجی است که مملکت برای شما کرده و هم از جهت ارزشی که کار شما دارد و استفاده‌ای که ملت میتواند و باید از شما بکند. به همکاران دولتی ما و به بنده این ایراد را می‌گیرند که شما تعصب دارید و از دولت و دولتیان زیادی دفاع میکنید، درحالیکه کارمندان دولت و دستگاه دولتی دستگاه پوسیده و فاسدی است که از زمان طاغوت مانده و خیلی باید پاک‌سازی شود. علاوه بر پاک‌سازی، اصلاً بواسطه این اشکالات و پیچ و خمها و مقررات و تشریفات که مثل تار عنکبوت یا پيله ابریشم دورتادور دستگاه و دولتیان را گرفته منشأ هیچ کاری نمیتواند باشد و اصلاً باید آنها را کنار بگذارید. درحالیکه بعقیده ما به دلایل مختلفی چنین چیزی نیست و کار مملکت خواه ناخواه و خوشبختانه باید بدست همین کارمندان دولت و این مجموعه و سیستم صورت بگیرد. امنیت مملکت، اقتصاد مملکت و عمران مملکت باید بوسیله و بدست این دستگاه صورت بگیرد. بفرض هم که بعدها بتوانیم این سیستم را عوض کنیم، چون فعلاً مملکت سالهای سال است باین ترتیب درست شده و تمام امور باین جهت آمده، به مصداق ضرب‌المثلی هم که درباره امپراطوری ایتالیا گفته‌اند که تمام راهها به روم ختم میشود، درایران حاضر هم به این زودی زود به غیر از این نمیتواند باشد، چون تمام کارها بسدولت ختم میشود. بنابراین اگر ما این راه را نگیریم به منظورمان نخواهیم رسید. ولی قبول داریم و شما خودتان هم قبول دارید و همه مملکت قبول دارند که اشکالات



و نواقصی و معایبی وجود دارد، باید رفت چاره و اصلاح آنرا کرد. این اصلاح و چاره هم در مرحله اول و اساساً بدست خود شما صورت میگیرد. بهمین دلیل من امروز بنمایندگی از طرف دولت و ملت بشما کارمندان عزیز و آورده‌ام و از شما میخواهم که خودتان رفع این نقیصه را بکنید. یک ارزش مهم دیگری هم که شما کارمندان و کارگران دارید اینست که شما بودید که آن ضربه قاطع را به دشمن و به رژیم طاغوتی و استبدادی کهن شاهنشاهی زدید. اعتصابی که کارمندان و کارگران انجام دادند پشت حریف را به زمین زد. درست است که در مقایسه با بازاریها و کاسب کارها و صاحبان مشاغل آزاد سهم محرومیت و قبول صدمات و مشکلات شما کارمندان و کارگران خیلی کوچکتر بوده، یعنی در برابر اینکه آنها ضرر و زیان کردند و خیلی‌ها اصلاً کسب و سرمایه و زندگیشان را از دست دادند، شما رو بهمرفته و بطور متوسط حقوق و پاداش و حتی سهم سود غیر موجودی را که در دوران اعتصاب تعلق میگرفت آنرا هم دریافت کردید. البته باز باید فوری تصحیح بکنم ارزش شما و اثر عمل و حسن نیت‌تان هم بهیچ وجه قابل انکار نیست. برای آنکه آن موقعی که وارد اعتصاب شدید مرد و مردانه وارد شدید و بهیچ وجه نمی دانستید و امید هم نداشتید که حقوق و مزایا و پاداش را دریافت خواهید کرد. با نیت اینکه این از دست رفته است وارد عمل شدید ولی در عمل ضرر و زیان شما در مقایسه با صاحبان مشاغل آزاد خیلی کمتر بود.

گمان میکنم که یکبار قبل هم تذکر داده بودم و آن ۱۵ خرداد سال گذشته بود که احزاب و جنبش‌های اسلامی تصمیم گرفته بودند و تمام مردم ایران را دعوت کرده بودند که امروز خانه بنشینند و به دولت و ملت ایران و مردم جهان نشان بدهند که ملت موافق با این دولت نیست. بنده هم همان روز مشغول شدم و اعلامیه‌ای نوشتم بنام «کارمندان دولت نوبت شماست» شاید این اعلامیه بعداً در روزنامه هم درآمده باشد و در انتشارات نهضت آزادی هم باشد، این اعلامیه هنوز زنده است و خیلی نکات و مسائل حساس و اساسی در آن گفته شده پیش بینی شده بود و درست بود که تا شما کارمندان وارد میدان نشوید و جبران گذشته بعمل نیاید انقلاب ما در مرحله تعرضی و مبارزه با رژیم شاهنشاهی به پیروزی نخواهد رسید. خوشبختانه شما وارد شدید و این عمل انجام شد. البته من نمیخواهم بگویم که اثر آن اعلامیه بود. نه، آن اعلامیه به یک دهم کارمندان هم نرسید. ولی چون یک طوفان و جوش و خروش و یک خودجوشی بود اصلاً خود شما وارد شدید و این انقلاب را کردید. حالا حرفی که امروز بشما زده شد و گفتیم که کارمندان دولت نوبت شماست و اگر اعتصاب نکنید انقلاب به پیروزی نخواهد رسید (البته مرحله اول و سرنگونی رژیم) حالا هم من همان حرف را میزنم و میگویم که کارمندان و کارگران اگر انقلاب نکنید این مرحله دوم که مرحله سازندگی است به پیروزی نمیرسد و نوبت شماست. بدیهی است که در جمع شما چه کارمندان و چه کارگران عده زیادی هستند که الان هم مبارزه میکنند، قبلاً هم مبارزه میکردند و حالا هم

خدمت میکنند و اگر نبودند الان آنچه داریم و بحمدالله رو به بهبودی و پیشرفت و ترقی هم هست بدست نمی آوردیم. اینکه میگویم انقلاب کنید منظورم این نیست که ریش و پشم فیدل کاستروئی بگذارید، یا لباس ژنده بپوشید، یا حتی اسلحه ژ ۳ بدست بگیرید. نه انقلاب درونی عمقی و اساسی بکنید. یعنی انقلابی بشوید و وضع خودتان را از آن حالت و روحیه و سنت و سیستم کارمندی استبدادی بیرون بیاورید. برگردید به یک آدم دیگر، همان آدمها ولی با یک روحیه و وضع و سیستم و سنت و هدف دیگر. کارمندان نظام جمهوری اسلامی بشوید. حالا برای اینکه مطلب خوب رسانده شود اول ببینیم کارمندی دستگاه دولتی در دوران استبداد چگونه بوده بعد برسیم به اینکه آن کارمند انقلاب کرده متعلق به سیستم جمهوری اسلامی چگونه است.

اگر بخواهیم تاریخچه کارمندی و دولت را در ایران، یعنی سیر تحولی را که دولت و کارمندی در ایران پیدا کرده مطالعه کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود، ولی خوب باختصار و فهرست وار بررسی میکنیم.

در تاریخ گذشته ایران مفهومهای دولت، ملت، حکومت و ملیت تمام تازه است و سابقاً وجود نداشته. تشکیل یک دولت و یک حکومت بیشتر بصورت هجومی بوده که قبائل خارجی مغول، تاتار یا اسکندر مقدونی یا دولتهای خارجی بطرف ایران راه میافتادند و یا قبایل و ایلات کوه نشین و بیابانگردی بودند که به دهات و شهرها حمله میکردند. برای چه میآمدند؟ برای اینکه جا کم داشتند زاد و ولد زیاد کرده بودند و گرسنه بودند و بعلاوه رنگ و روغن و نعمت و رفاه شهرها و مملکت آنها را جذب کرده بود. میآمدند که اینها را تصرف بکنند. قصدشان صرفاً تصرف بود و تمتع. و وقتی هم که میآمدند پست و مواضع را به همان فرزندان و برادران و پسر عموهایشان که آمده بودند میدادند. یک رئیس ایلی بود که راه میافتاد و همه جا را بین آنها تقسیم میکرد. وقتی هم که تقسیم میشد، دو وظیفه و برنامه داشتند. یکی ثابت نگه داشتن متصرفات یعنی دفاع از خانیشان که حالا پادشاه شده اند و بعد هم تمتع و چپاول چیزی هم نداشتند. ایل و تبار بود و یک عده غلام زر خرید که میآمدند شهری را یا مملکتی و یا ایالتی را میگرفتند. مسئله، مسئله غلامی بود، اگر سعدی درباره انوشیروان میگوید:

اگر زباغ ملک خورد سببی  
برآوردند غلامان او درخت از بیخ  
مقصود همین است که سیستم کارمندی و دولت در آن زمان سیستم غلامی بود. لشکرش غلامها بوده اند و کارگزاران و پیش خدمتها و کارکنانش هم همین غلامها یا رئیس غلامها بوده اند. و می بینید که این مسئله اختصاص به قدیم ندارد، در زمان شاه سابق هم بی جهت نبود که دکتر اقبال افتخار میکرد و غلام خانه زاد امضاء میکرد. علم هم که حزب فرمایشی دیگری را اداره میکرد، او هم چاکر جان نثار بود.

این باصطلاح اساس و بنیان اولیه دولت و دستگاه دولت و سیستم کارمندی بود! البته بعد از اسلام در سلسله های بعدی تحول پیدا کرد. وقتی در دوره دیالمه بالقابی مثل عضدالدوله بر میخوریم میبینیم که مفهوم دولت تکامل پیدا کرده و القاب دیگری شبیه سیفالدوله یمن الممالک، مشیرالملک، حسام السلطان پیدا شده، میبینید دولت، مملکت و ملک هست اما منتهی میشود به سلطنت و سلطان، عالترین لقب، لقبی بوده که سلطنت و سلطان در آن باشد. یعنی بالاخره همه اینها آخر سر در خدمت و در حفظ و دفاع از منافع پادشاه کار میکردند. در آنزمان نظام، نظام ارباب و نوکری بود، نه تنها در دستگاه دولتی و سلطنتی بلکه حتی در شئون پائین تر. این گفتگورا حتماً شنیده اید که میگویند آقای یگروز سرماخورده بود و ناراحت بود نوکرش میپرسد: خدا بد نده قربان، بلا دوره، چه شده؟ میگوید بله دیشب خورش بادمجان خوردیم و مثل اینکه از آن است. نوکر شروع به بدگویی از بادمجان میکند که بادمجان اصلاً رطوبی است، سردی است و لرزه میآورد. خلاصه مطالب زیادی از مضار و معایب بادمجان میگوید. چند ماهی میگذرد... شاید اواخر تابستان بود یگروز ارباب خیلی سرحال و خوشحال بود. میگوید بله دیشب ما مهمان بودیم، غذای خیلی لذیذی خوردیم و این غذا مرا اینطور سر کیف آورده و کمر درد و پهلو دردی هم که داشتم از بین رفته نوکر میپرسد قربان چه میل فرمودید؟ میگوید چلوخورش مستی بادمجان. نوکر بلافاصله میگوید: بله بله بهترین چیز را خورده اید، بادمجان مانده بهشتی است! و یک سلسله مزایا و محاسن بادمجان را ذکر میکند. ارباب پیش خودش میگوید نکنه این داره منو دست میاندازه؟ تو منگه همانی نبودی که سه ماه پیش از عیبهای بادمجان میگفتی؟ نوکر پاسخ میدهد قربان منگه نوکر بادمجان نیستم! من نوکر اربابم! شما میفرمائید بادمجان بد بود، منم میگویم بد بود. میفرمائید خوب بود، منم میگویم خوب بود!!

با انقلاب مشروطیت و حتی قبل از آن با تماسی که ایران خواه ناخواه با اروپا پیدا کرد، که میشود گفت از زمان ناصرالدین شاه شروع شد. همانطوریکه خود مشروطیت و آزادیخواهی و قانون اساسی، تا حدود زیادی ارمغان مغرب زمین و اروپا بود (و هرچه از آنجا میآید نباید بگوئیم بد است، همانطوریکه تعصب غربی غلط است، تعصب ضد غربی هم غلط است) به تبع آن مقداری هم افکار و سیستم حکومت و دولت غربی به ایران آمد، مستشارهای بلژیکی آمدند که پستخانه و گمرک ما را ترتیب و تنظیم دادند. از سوئد برای نظمیة مان آمدند، از جاهای دیگر، فرانسویها قبلاً و بعداً نظام و ارتش ما را، فرهنگ ما را، دارالفنون و غیره را ترتیب داده بودند. با تعلیمات و دخالت و ترتیبات این مستشاران مفهومی جدیدی پیش آمد. اصلاً وظیفه، شغل، مسئولیت، که یک کارمند پست و تلگراف چگونه باید باشد؟ یا گمرک چه وظایف و چه مسئولیتها و چه ارزشی دارد؟ من البته آن زمان نبودم ولی بعدها با کارمندان باقیمانده آن زمان و پیرمردها که برمیخوردیم میدیدیم که اصلاً اینها به شغلشان و

وظیفه‌شان عشق میورزند و برای آن کار اصلاً ارزش قائل هستند و یک نوع وسواسی دارند و به آن کار و وظیفه آنطور یکه تعلیمشان داده بودند علاقه داشتند. مساله انضباط وارد شد و این وظایف پیش آمد. مفهوم خدمت، مفهوم وظیفه، مفهوم شغل و مسئولیت بوجود آمد که خود آن مسئولیت و وظیفه هدف بود، دیگر مسئله نوکر و ارباب و در خدمت پادشاه کار کردن نبود.

شاید بشود گفت برای کارمندان دولت دوره احمدشاه بدترین دوران بود. برای اینکه نه احمد شاه و دربار کلاهشان پشم داشت نه دولت. آن زمان من کلاسهای پائین ابتدایی را میگذراندم، خوب یادم هست که معلمین ما سر کلاس شکایت میکردند که دو ماه یا سه ماه و تا هفت ماه هم یادم هست که حقوق نگرفته بودند و بعد وزارت معارف آن زمان به بعضی از معلمین گفته بود که ما مقداری آجر و گاه و بونجه داریم، عوض حقوق اینها را بگیرید و خودتان بفروشید!! این وضع مملکت و وضع کارمندان بود. با روی کار آمدن سلسله پهلوی وضع عوض شد. دو مرتبه پهلوی برای احتیاجی که داشت، برای احراز قدرت و برای تمتع و استفاده از مملکت دو مرتبه دستگاه دولتی و کارمندی را زنده کرد و دکتر «میلیسپو» مستشار آمریکایی را بایران آورد. گمان می کنم زمان او بود که برای اولین دفعه قانون استخدام خیلی منظم محکم با مقرراتی نوشته شد بطوریکه هر وزیری، هر رئیس بمیسل خودش نتواند کارمند را بیرون بکند و به میل خودش رتبه بدهد یا ندهد. تمام اشل حقوق، افزایش، ارتقا، محاکمه، اخراج و تمام اینها تحت مقرراتی درآمد و قانون استخدامی نوشته شد. دو مرتبه این سیستم کارمندی دولت سروصورت خیلی آبرومندانه و منظمی پیدا کرد اما در سه جهت و سه هدف صددرصد برای شاه و برای خدمت به دولت، و اگر هم عمرانی و آبادانی و خدماتی به مملکت و ملت میشد عیناً مثل همان رویه‌ای بود که یک ارباب ملک هم بخاطر انتفاع بیشتر و بهره‌برداری مسلم از ملک و دهش در جهت آبادی انجام میداد. ارباب هم میخواست قناتش لایروبی شود و قنات خوب داشته باشد، باغ جدید بگیرند، درختکاری بکنند، حتی در قسمت قلعه و مسکونی ده حمام و مسجد باشد و رعیت باصطلاح پایدار باشد. این خدمات به ملت و مملکت میشد ولی در جهت اینکه بالمآل بهره و نتیجه‌اش را شاه و قطب اصلی مملکت ببرد.

این بود آن روال و سنتی که این سیستم کارمندی و دولتی را تا اینجا در جهت خدمت به پادشاه یا طاغوت یا استبداد بوجود آورده. من اگر این عرایض را میکنم منظورم اهانت نیست، بلکه ارائه حقیقت و واقعیت‌بینی است که روی چه هدفی و برای چه کاری کارمند دولت در عرض این مدت بوجود آمده و ساخته و تربیت شده

قدیم اصلاً معمول بود. من از مادرم اغلب میشنیدم که میگفت مثلاً فلانی داماد خاله‌اش «درخانه است»، «نوکر باب است»، من نمیفهمیدم «درخونه» یعنی چه؟ ولی واقعاً همینطور بود. یعنی کارمندان دولت واقعاً کارشان این بود که صبح در خانه

«حاجب الدوله» یا دیگری بروند تا بعد هر وقت اجازه بدهند به اندرون و یا در بیرونی بیایند... در خانه او کار میکردند. وزارت و غیره وجود نداشت. وزارتخانه و اداره در ابتدای مشروطیت بوجود آمد و بعداً در زمان شاه سابق توسعه پیدا کرد.

اما این یک طرف مسئله یعنی خواسته سلاطین و استبداد بود. آنطرف قضیه هم که خود کارمندان هستند بهیچوجه خالی از ارزش و وجدان و شرافت نیستند، طبیعی است که در برابر آن عمل، عکس العملی بوجود می‌آید، استبداد میخواست که همه خدمتگزار باشند و غلامان حلقه بگوش بی جیره و مواجب و حتی هستی و نیستی و وجدان و شرافتشان را هم نثار شاه بکنند که هر امری کرد انجام بدهند، خوب طبیعی است که اینها زیر بار نمی‌رفتند و این عکس العمل دو جهت خیلی شاخص و بارز پیدا کرد. اول کارمندان آن زمان کارمندی دولت را بصورت یک معامله یعنی بصورت کاسبی پذیرفتند و گفتند ما می‌آئیم، در این دستگاه کار میکنیم، زحمت میکشیم — مخصوصاً بعد از آن قانون استخدام دکتر «میلیسپو» و بعد از دوران انقلاب مشروطیت — می‌آئیم برای آنکه اعاشه بکنیم. معاشمان تأمین بشود. یعنی خوبهایشان، حلال زاده‌هایشان و سر راست‌هایشان کارمندی دولت را مثل فلان کاسبی که سبزی فروشی دارد یا بزازی و یا صرافی دارد پذیرفتند. با دانه می‌آمدند تا زحمت بکشند، صبح تا غروب کارهای اداری و غیر اداری و خدمات انجام بدهند برای اینکه دستشان به حقوقی برسد و معاششان تأمین شود. بنابراین اگر هدف دولت و استبداد این بود که اینها در خدمت شاه باشند، هدف اینها این بود که زندگی‌شان را تأمین بکنند و نانی در بیاورند. البته آنهایی که اهل سوء استفاده بودند، این را تا مرحله مداخل و سوء استفاده و رشوه هم بالا می‌بردند.

این باصطلاح عکس العمل آن جنبه مادی و بشری مساله بود. یعنی در کارمندان دولت بطور کلی این روحیه و این فکر، این ایده‌آل و این هدف پیدا شد که دستگاه دولت را به چشم یک دکان، به شکل یک محل معاش و درآمد حقوق نگاه میکردند، اصل برای آنها این بود که فلانقدر مواجب بگیرند. مواجبشان امسال از سال گذشته بیشتر شود، از چه راهی میتوانند بیشتر رشوه بگیرند! با چه تبصره‌ای اضافه کار خواهند گرفت؟ با چه ترتیبی میتوانند فوق العاده‌ای دریافت کنند که خانه‌ای بخرند و چیزی را صاحب بشوند. نمی‌خواهم بگویم که این فکر، فکر غلط و خلاف شرعی بوده است، نه آنرا کاری ندارم ولی میخواهم بگویم که در برابر سلطنت و شاه که برنامه خودش را داشت، کارمند هم فکرش بطرف مواجب و حقوق و رتبه و پاداش و غیره میرفت. این از جنبه مادی مسئله بود اما از جنبه معنوی هم طبیعی است که کارمندان دولت مردم حیوان صفتی نبودند. انسانیت داشتند، دین داشتند، وجدان داشتند و عکس العمل نشان میدادند. عده‌ای اصلاً حقوق دولت را از نظر شرعی حرام میدانستند، یا بعضی ادارات مثل پست و تلگراف، فرهنگ و عدلیه را حلال میدانستند، منتهی میدانستند که

خیلی از وظایف و تکالیفشان خلاف شرع و خلاف انسانیت و وجدان است. بنابراین درصدد این برمی آمدند که بعضی وظایف و کارها را از خودشان دور بکنند. یا هنگامیکه مثلاً وزیر یا بالا دست از طریق اینها میخواست دزدی بکند. قراردادهای خلاف امضاء شود، بعنوان عکس العمل انسانی و دینی و شرافتی یک سلسله مقررات و تشریفات برای سد کردن تحمیلات خلاف و جلوگیری از سوءاستفاده ها پیش میکشیدند. این بود که ما اشخاصی را در دستگاه دولتی میدیدیم که بسیار با شرافت، متشرع، متدین و پاکدامن بودند. اما وقتی وارد کارشان میشدیم میدیدیم مجسمه منفی بافی و مظهر اشکال تراشی هستند. و بالنتیجه هیچ کار مثبتی نمیکردند که مبادا در لابلای این کارهای مثبت، کارهای منفی و خلاف وجود داشته باشد. این حالت و روحیه دوم که اینهم باز مورد سوءاستفاده قرار گرفت.

دو نوع اشکال تراشی و مقررات وجود داشت: یکی از ناحیه خوب ها، پاکدامن ها و یکی هم از ناحیه همان دغل ها، دزدها و کلاه گذارها. آنها هم در لباس آدمهای شرافتمند و در پناه مقررات و قوانین و اصول میرفتند برای آنکه نرخ رشوه و دزدیشان را زیاد کنند و بالاخره طرف مجبور بشود که برای فرار از این مقررات و بندهائی که جلوی پایش گذاشته اند به اینها چیزی بدهد. پس ببینید، بطور خلاصه روحیه، سنت و صفت تحول یافته کارمندی در نظام شاهنشاهی دو خصیلت بارز بود. یکی مطالبه هرچه بیشتر حقوق و مزایا و رتبه و پاداش و غیره، دوم، لنگ کردن کارها و اشکال تراشی ها. اینها جزو سنن «سنیه» دستگاه دولت و کارمندان ما بود (چه خوبهایشان و چه بدهایشان). در اروپا هم این مسئله البته وجود داشته آنجا هم در این اواخر طبقه و صنفی بوجود آمد که این سیستم را بوروکراسی میگویند. بوروکراتها یعنی مدیران و متخصصین دستگاههای گرداننده کشورها (چه در بلوک غرب و چه در بلوک شرق) طبقه جدیدی بوجود آورده اند که خیلی مورد احترام و صاحب اختیار است، قدرت فوق العاده دارد، همه از آن ملاحظه میکنند و در عین حال خودش هم اسیر است. این طبقه با آن افکار و روحیات در مملکت ما هم آمد و حالا ما وارث این دستگاه شده ایم و با این روحیه (مخصوصاً بعد از روی کار آمدن دولت جدید و یکی دو ماه که کمی چرخها بکار افتاد) دائماً در سراسر کشور (چه از ناحیه کارمندان و چه از ناحیه کارگران) در معرض و گرفتار این دو روحیه هستیم، یکی روحیه فشار و اصرار و حتی حالت مطالبه حق موروثی است که میگویند باید تا دینار آخر را وصول بکنند دیگر کارهائیکه در سراسر کشور باید انجام شود ولی گرفتار پیچ و خم های اداری شده.

یکدفعه صحبت از این کرده بودم که در آن چند ماه اعتصاب که عده ای از صاحبان مشاغل آزاد محروم از درآمد شدند و چرخهای مملکت خوابید (چرخهای دولت هم بیش از آن ها خوابیده بود) چگونه دولت موقت وقتی روی کار آمد مجبور بود در برابر دریافت های بدست نیامده مخارج را بکند، و رو پنهم رفته در قسمت اعظم مملکت و همچنین صاحبان مشاغل آزاد



و دستگاه‌های تولیدی دستمزدها و حقوق‌ها و مخارج و تعهدات را پرداخت. اما یک ارثیه بسیار بد دیگری هم دولتهای قبل از انقلاب، دولت آموزگار و مخصوصاً دولت شریف امامی و بعد از او برای ما گذاشتند که در همان موقعیکه زمره و امکان اعتصاب کارمندان و کارگران میرفت و دستگاه استبداد حس کرده بود که این ضربه قتاله بسر و گردنش خواهد خورد عکس‌العملی نشان داد و با سرعت و بدون حساب و کتاب شریف امامی یکمرتبه دستور داد که به همه حقوقها از پائین تا بالا برای کارمندان ۷۵۰ تومان اضافه کنند. فکر نکرده بود (و شاید هم فکر کرده بود و سوءنیت داشت) که این فقط ۷۵۰ تومان که بنظر هیچ میآید، روی بودجه ۱۰ میلیارد تومان در سال میشود، به این هم اکتفا نکردند. برای تعدیل جبران افزایش هزینه زندگی هم ضریب ۸۰ به ۹۰ و ۹۰ به ۱۰۰ را همانطور درست کردند. احکامش هم صادر شد اما پرداختند (شاید یک قسمت کوچکی را پرداختند). آنهم به تنهایی روی بودجه سالیانه ۱۱/۵ میلیارد تومان اضافه کرد، این رقمها شوخی نیست. کمکهای غیر نقدی را هم که معادل ۲۰۰ ریال در سال بود یک مرتبه به ۵۰۰ ریال آوردند که اینهم شد ۵۰۰ میلیون تومان یعنی جمعاً یک بار سنگین طاقت‌فرسای سالیانه ۲۲ میلیارد تومان روی دوش دولت موقت گذاشتند که هیچ چاره‌ای هم جز پرداخت نداشتیم. برای اینکه شما پدر ما را در می‌آوردید! شما کارمندان چیزی را که حاضر نبودید صرفنظر کردن از این بود و حتماً دولت انقلاب و انقلاب را مستأصل میکردید و میگفتید چطور دولت استبداد بما خدمت بکند ولی دولت ملی و دولت انقلاب این حق را از ما بگیرد؟ بودجه‌ایکه تنظیم کرده بودند ۳۳۰ میلیارد تومان بود با ۱۱۰ میلیارد تومان کسر موجودی. اینهم ارث دوم ما. شما کارمندا و کارگرا هم که حاضر نیستید یک گوشه‌پولتان سوهان بخورد. برای کارگران کمک هزینه مسکن بماند ۱۵۰ تومان در ماه، برقراری عائله‌مندی بماند ۸۰ تومان، افزایش دستمزد (آنکه وزارت کار سابق گفته بود ولی هیچ کارفرمایی به آن عمل نمیکرد) ۳ درصد بعلاوه ۲۵٪. حالا در روزنامه و مقالات یا در گفتگوها مینویسند و میگویند قانونی که نظام طاغوتی وضع کرده و مثلاً اینقدر عوارض میگرفته، شما هم که همان دستور نظام طاغوتی را میدید! یکنفر نیست که از ما این حرف را بپذیرد که آقا چطور یک بام و دو هوا؟ آنجائیکه پولی مردم باید بدهند مقررات وضع شده باید لغو شود و دولت حق ندارد وصول کند ولی آنجایی که بنفع شماست، آنرا مجبور است بکند؟ چطور اینرا نمیگویند که آقا این ۷۵۰ تومان را شریف امامی کذا و کذا وضع کرده بود و احکامش را دکتر بختیار داده بود. اگر کارهای او بد است و دولت ملی نباید بکند خوب اینها را هم نباید بکند. ولی این حرف بهیچسوجه قابل قبول نبوده و نیست.

نامه‌ای دو روز پیش از استانداری یکی از استانهای جنوب داشتیم با امضای معاون استانداری که بله کارمندان و کارگران زیادی آمده و تجمع و تحصن کرده‌اند و فشار می‌آورند

که حق مسکن که شما بمانداده‌اید در استان مجاور داده‌اند و یا الله و بالله یا بما هم باید بدهید و یا از آنها بگیری! ببینید همان روحیه ایست که بنده عرض کردم. آنوقت حسادت و حرص و آز هم بآن اضافه شده که اگر بما نمیدهید بآنها هم ندهید. آنها هم نباید بگیرند! ما آمدیم و اضافه کاریها را لغو کردیم و گفتیم کارمندی که واقعاً اضافه کاری کرده نوش جاننش ولی برای ترمیم حقوق دیگر نباید اضافه کاری غیر واقعی داد. ولی خوب چه وضعی در وزارت کار و وزارت راه و آموزش و پرورش بوجود آمد که البته ما تسلیم نشدیم. بعد یک فرمول تعدیل کننده بنفع آن طبقات پائین تر و مستضعفین بوجود آوردیم. البته خیلیها میگویند که حرف شما درست است ولی زندگی هم سخت است. مثلاً گوشت و یا روغن چقدر گران شده، خوب، درست است اما اگر حساب بکنید مستضعف تر از همه در این مملکت دولت است! در فقه میگویند که مشمولین و مستحقین به زکوة تنها آنهايي نیستند که نان شب نداشته باشند، بلکه هر کس که درآمدش کفاف خرجش را ندهد مستحق به زکوة است. درست است خیلی از مخارج گذشته را، مثلاً خرید اسلحه، در خیلی (اقلام که گویا همکاران گفته بودند و بعد هم ممکن است صورت بدهیم) ما صرفه جویی کرده‌ایم، آنها صرفه جویی فوق العاده. اما در اثر اینکه آن بودجه گذشته خود یک ثلث کسری داشت و این بار سنگین به دوش ما گذاشته شده بود و بعد هم توقعات و درخواستیها زیاد است (همانطور که امام هم فرمودند) و انتظار دارند به صرف اینکه این دولت ملی است پس باید به یک کرشمه همه دردها را دوا بکند! و حرف هم حالیشان نمیشود، این دولت از هر مستضعفی مستضعف تر و گرفتارتر است، معذک ما آمده‌ایم به کارمندان و به دولتی‌ها کمکهای خیلی محسوسی کرده‌ایم، کمکهای بودجه‌ای خیلی سنگین در حدود ۷ میلیارد تومان برای ثابت نگه داشتن بهای مواد غذایی اصلی مثل گندم، نان، روغن نباتی، گوشت، علوفه، شیر، چای و غیره. اقدامات و تدابیری برای مبارزه با گرانیفروشی که دنبال خواهد شد و انشاءالله موفقیت خواهد داشت. بالا بردن حداقل حقوق به ۲۵۰۰ تومان که این کمک به طبقات مستضعف کارمندان است و حداقل حقوق بازنشستگی به ۳۰۰۰ تومان. معافیت مالیات سابقاً از ۱۲۰۰ تومان به پائین بود، این را دولت موقت برای کمک به کارمندان کم درآمد به ۳۰۰۰ تومان رساند و جمع این اقلام در کل بودجه با گذشته‌ها ۳۰ میلیارد تومان میشود. ملاحظه کنید این وضعی است که ما داریم و میدانید که مشکل است ولی اگر مقایسه کنید، ببینید کسانی هستند که اصلاً کار ندارند، کسانی هستند که اصلاً درآمد ندارند، کسانی هستند که مجروحند، کسانی هستند که واقعاً کار میکنند خوب اگر بنابراین است، چرا به ما فشار می‌آورید که حقوقها را مساوی کنید؟ خوب پس شما هم باید مساوی بشوید با آنها که هیچ چیز ندارند و خرج معالجه سنگین را هم باید بدهند و باز از موارد دیگری که شما ضدانقلابی فکر میکنید و کمک به پیشرفت انقلاب نمیکنید، موقعی است که دستگاه دولت از شما میخواهد که به مأموریت خارج از تهران بروید. انواع و



اقسام اشکال تراشی ها، انواع ناله ها، انواع بهانه ها و انواع خدای نا کرده تهدیدها که نه، من باید در تهران باشم، پیش زن و بچه ام باید باشم، اینجا پسر من به مدرسه می رود و... و اصلاً یک مانع بزرگی که در اجرا و انجام برنامه های حکومت ملی و دولت انقلابی یا جمهوری اسلامی وجود دارد، این عدم همکاری کارمندان است برای قبول مسئولیتها و بارها و وظایفی که مثلاً ممکن است خارج از مرکز یا جای دیگری باشد. و دائماً از این تقاضاها می رسد. در هر حال ببینید، دولت انقلابی، دولت ملی در یک بن بست و در یک دور و تسلسل قرار گرفته از یکطرف همه کارگران میخواهند کار داشته باشند، کارمندان میخواهند نه تنها حقوق گذشته را دریافت کنند، بلکه اضافه و دو برابر هم بشود، از همه طرف بسوی دولت دست دراز میشود، چشمها و فریادها همه بسوی دولت است. در شهرستانهایی که میدانیم در نهایت فقر و عسرت زندگی میکنند احتیاج به ترمیم و کارهای عمرانی دارند، آب مشروب ندارند، حمام ندارند، زراعتشان گرفتاری دارد، باید این کارها بشود از همه طرف میخواهند. خوب، دولت از کجا باید مخارج این کارها را تأمین بکند؟ از درآمدهایش. آنچه مالیات است، مالیات را از کی باید بگیرد؟ از بخش خصوصی. بخش خصوصی یعنی تاجرها، کارخانه دارها، پیمانکارها، اینها هستند که میدهند و شما دوستان و برادران عزیز کارگر (البته نه اکثریت، بلکه عده ای) نمیگذارید پیمانکاریها راه بیفتد، این شورهایی که درست کرده اید، این کمیته های اعتصاب که درست میکنید، این ادعای اینکه مثلاً این کارفرما قبلاً فلان مبلغ برده، فلان جا کار کرده (همانطور بکه دفعه گذشته هم گفتم توقیفشان میکنید) نمیگذارید رسان را بکنند. و در کارخانجات هم همینطور، این کمیته ها حق ندارند مدیریت کارخانه را در اختیار بگیرند. شما اصلاً عمل ضدانقلابی میکنید. دارید مملکت را فلج میکنید. نمیگذارید کارخانه کار کند، محصول به بازار بیاید. نمیگذارید چرخهای مملکت به جریان بیفتد. خوب وقتی کارخانه کار نکرد. وقتی تاجر نتوانست تجارت کند، وقتی پیمانکار را جلویش را میگیرید کاری انجام نمیشود. ما منت اینها را کشیدیم، اصرار کردیم و گفتیم با آنکه طلبکار از دولت هستید، با آنکه هنوز صورت وضعیت هایتان پرداخت نشده، صحبت تعدیل نکنید، صحبت اضافه نکنید، راهها را ساختمانها را، خانه ها را تمام کنید. کارهای آبیاری بکنید، کارهای عمرانی بکنید. یا قراردادهایی که برای برق مملکت داریم با تمام برسانید و همچنین سیلوا و کارهای دیگر.

همه میگویند بدهید و شما هم میگوئید بدهید و نمیگذارید ما بدهیم و این پیچ و خمها را بوجود میآورد. البته نمیخواهم مأیوس بکنم، حق را نمیخواهم پایمال کنم، همه اینطور نیستند. در مملکت چه در بین کارگران و کارمندان و چه در بخش خصوصی کسانی هستند که دست سخاوت و کمک به دولت دراز میکنند.

همین دیشب نامه‌ای از یکی از آقایان بازاری تهران برآیم رسید که پیشنهاد کرده بود من دیناری کمک از دولت نمیخواهم، زمین‌هایی در راه کرج دارم و ۲۰ میلیون تومان هم پول میگذارم فقط برای اینکه شما اجازه بدهید و تصویب کنید که در آنجا آموزشگاه حرفه‌ای درست شود، برای اینکه مملکت احتیاج به صاحبان حرفه دارد. و همچنین کسانی که به آن صندوقهای وام شرافتی، وام کار و ترمیم و کمک یا صندوق بنیاد مسکن امام کمک میکنند و الحمدلله هستند کسان زیادی که اکثریت هم هستند میدهند و میرسانند و دولت و دستگاه را زنده نگه داشته‌اند و ما هم از شما همین را میخواهیم.

حالا برمیگردم به اینکه وقتی میگوئیم انقلاب کنید و انقلابی بشوید مقصود چیست؟ کارمند انقلاب کرده و کارمند نظام جدید جمهوری اسلامی چگونه باید باشد؟ خیلی ساده است. در آن نظام هدف از یک طرف شاه و استبداد بود، از طرف دیگر خود شخص، معاش و منافعش و خدای نا کرده سوء استفاده‌هایش، هر دو از چه کسی مایه میگذاشتند؟ از ملت. حالا این باید منقلب بشود.

هدف چه باشد و سیر بسوی که باشد؟ بسوی خدا — تقرب بسوی خدا...

راهش کدام است؟ خلق، از راه خدمت به خلق...

چه کسی مایه بگذارد؟ بنده و شما — کارمندان دولت و کارگران

مایه بگذاریم و واقعاً هم مایه بگذاریم برای رسیدن به خدا و تقرب به خدا و در خدمت خلق. بعد خودمان هم چون جزو خلق هستیم، به اضعاف مضاعف بما بر خواهد گشت. خودت را بده، تا خدا و مجدداً خودت را بدست بیاوری. منتها خود خدایی شده، خود با ارزش، خود ابدی، خود سعادت‌مند.

میگویند شخصی خدمت بزرگی (حالا یادم نیست) به خلیفه وقت کرده بود. گویا یکی از خلفای عباسی بود. خلیفه خیلی خوشحال شد — حالا خلیفه‌ها بد بودند کاری نداریم — بقدری خوشحال و ممنون شده بود که گفت هر چه از من بخواهی میدهم و میدانید که خلفا واقعاً همه چیز را داشتند. این طرف حرفی زد که خلیفه خیلی ناراحت شد، گفت: قربان من فقط میخواهم که شما مرا دوست داشته باشید. گفت همین؟ گفت بله، برای اینکه اگر شما مرا دوست داشته باشید من همه چیز دارم. حالا ما هم به همکاران عزیز، به کارمندان و به کارگران میگوئیم که بیایید و عوض خودتان ملت را دوست داشته باشید. همانقدر که ملت و مردم را دوست داشته باشید، همه چیز درست میشود. البته قبلاً هم میدانیم و شاه در آن لحظات آخر میگفت که همه به من خیانت کردند و فهمیده بود که توی این مملکت عده بسیار قلیل و ضعیفی بودند که واقعاً شاه را دوست داشتند و آنها هم او را دوست نداشتند بلکه خودشان را دوست داشتند، همه اینها برای خودشان بود. خوب اسلام اینست. گویا حدیثی

قدسی است که خداوند به پیغمبر میفرماید که: «التاس تعالی انفعهم الیهم آجبهم الی» مردم عیالات و خانواده من هستند. من خدا خانواده ام مردم هستند. هر کس بیشتر فایده و سود بمردم برساند پیش من عزیزتر است. پس شما اگر ملت و مردم را دوست داشته باشید، خدا هم شما را دوست دارد، پیش خدا عزیزید و بنابراین همه چیز را خواهید داشت. نظام استبدادی، نظام ارباب و رعیتی بود. همانطور یکه گفتم، گفت من نوکر بادمجان نیستم، نوکر اربابم! پهلوی هم که آمد بقول خودش نظام ارباب و رعیتی را بهم زد، دروغ میگفت، بجای آنهمه ارباب، یک ارباب درست کرد که آنهم خودش بود. حالا این ارباب از بین رفته، اسلام، دین دشمنی، کینه، عداوت و آزار، نیست، دین مسئولیت است، دین علاقه است. میفرماید: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت»، همه تان اربابید، ارباب مسئول، مسئول از رعیت. رعیت شما کیست؟ مردم. بنابراین چه باید کرد؟ قصدتان باید عوض بشود. تشریفات، پیچ و خمها، مشکلات، اشکال تراشی ها باید بکلی کنار گذاشته شود، در جهت عکس بشود و میشود. همانطور یکه سابق در دستگاههای دولتی، آنموقع که منافع و مصالح استبداد و کارمندان اقتضا میکرد، همه این پیچ و خمها و همه این اشکال تراشی ها به یک طرفه العینی آب میشد و از بین میرفت. اینها را بوجود نیآورده بودند که کار خوب بشود. برای این بود که آنجا که میخواهند نشود، نشود. شما برعکس بخواهید بشود. داوطلبانی هستند در شهرستانها، در تهران که میآیند و میخواهند با شما همکاری کنند. باینها روی خوش نشان بدهید، از اینها استفاده کنید، اینها برادر، خواهر و همکار شما هستند. اشکالات را از پیش پایشان بردارید، و بگذارید آنها و شما با هم کار کنید و به مملکت خدمت بشود. لازم است فکر کنیم چگونه برنامه هایی برای تعلیم و تربیت در حین خدمت لازم است که اصلاً این روحیه و روش و سیستم عوض بشود. لازمه انقلاب و عقل اینست که بجای کارشکنی و اشکال تراشی و مقررات - تشریفات، کارساز و کار راه انداز شوید و بجای فشار آوردن و مطالبه دائمی حقوق یا پاداشها و اضافات در یافت نشده که حق خودتان میدانید و خود را با سایرین مقایسه میکنید و دائماً اضافات میخواهید حق اینست که از خودتان همه مایه بگذارید. و مثل آن داستانی که همکارمان وزیر نیرو میگفتند که عده ای از کارمندان و کارگران آمده بودند مطالبه در یافت اضافه کار پایشان را میکردند، برای اینها بحثی کردند که انقلاب لازمه اش اینست که شما هم قبول مسئولیت کنید. بسازید و مطالبه اینهمه تحمیل خرج سنگین نکنید. دولت نمیتواند و مصلحت هم نیست کار انجام نیافته را اضافه پردازد. اینها ظاهراً متقاعد شده بودند ولی آخر سرباز گفته بودند که آقا پس این اضافه کاری های ما چه میشود؟! ایشان برای آنها مثالی آورده بودند که یک دهاتی آمده بود شهر، به حمام بردندش، گفت اینجا خانه کیست؟ گفتند اینجا خانه نیست، حمام است. گفت: ها، بعد از اینکه کیسه کشید و صابون زد و تروتمیزش کردند و آوردندش سر بینه، دومرتبه پرسید اینجا خانه کیست؟ گفتند: گفتیم که اینجا حمام

است گفت مُدُنم که حمامه ولی خانه کیه؟

خلاصه آنکه بنده از شما میخواهم، ملت از شما میخواهد، امام از شما میخواهد، جمهوری اسلامی از شما میخواهد، انقلاب از شما میخواهد، خدا از شما میخواهد، خودتان هم (من میدانم) از خودتان میخواهید که انقلاب بکنید. آن زمان گفتیم، خواهش کردیم، کارمند دولت، نوبت توست، اعتصاب کن، کردید و خواست خودتان هم بود حالا هم همه میگویند که انقلاب بکنید بدون انقلاب شما، انقلاب ما و ملت و مملکت پیروز نخواهد شد و یقین دارم که خواهید کرد.

«همکاران عزیز حالا نوبت شماست.»

ولا حول ولا قوة الا بالله العزيز العليم.

www.KetabFarsi.com

مصاحبه رادیو تلویزیونی (بجای پیام) ۵۸/۳/۷

(بی انضباطی ها و تعدد مراکز تصمیم گیری)

س: آقای مهندس بازرگان در این زمان که صحبت از قانون اساسی جمهوری اسلامی است، آیا شما تمایلی برای داوطلب شدن در ریاست جمهوری دارید یا نه و شخص دیگری را کاندید میکنید؟

ج: بنام خدا و به شکر خدا. اینبار که باین صورت درآمد از زحمتی که شما قبول میفرمائید متشکرم و امیدوارم که بیشتر مطابق آنچه سئوالات و منظور نظر مردم است انجام شود.

موضوع کاندید بودن ریاست جمهوری برای بنده چندان مطرح نیست. برای اینکه شخص باید بداند که رئیس جمهور چه وظایفی و چه اختیاراتی دارد و آیا میتواند خدمت کند یا نه؟ مادامی که قانون اساسی معین نشده و بتصویب نهایی نرسیده باشد تعیین آن خیلی مشکل است. بعلاوه بنظر بنده علاوه بر اینکه رئیس جمهور شدن آتش دهن سوزی نیست، اصولاً بصرف تعیین و انتخاب رئیس جمهور مشکلات و مسائل و دردهای ما دوا نمیشود.

س: آقای مهندس بازرگان چطور رئیس جمهور شدن درد مملکت را دوا نمیکند؟ آیا دولت از این حالت موقت بودن بیرون نمیآید و استقراری پیدا نمیکند؟

ج: البته صحیح است وقتی ما قانون اساسی پیدا کردیم و رئیس جمهوری معین شد تکلیف روشن میشود، لااقل مردم حس میکنند که از حالت موقت و بلا تکلیفی بیرون آمده اند و هرکسی وظیفه و کارش چه باید باشد. اما متأسفانه این یک مسئله نیست، ما در این دوران پرمخاطره مسائل و مشکلاتی داریم که باید بفکر آنها بود. همانقدر که قانون اساسی معین شد معلوم میشود که یک مجرانی وجود دارد و از آن مجرا همه چیز باید منبث و ناشی بشود و حالا متأسفانه در مملکت هم تفرقه وجود دارد و هم تعدد مراکز قدرت. یعنی قطب و مراکز تشخیص و تصمیم اینقدر در مملکت زیاد است که خیلی کارها را فلج میکند و در افکار و آراء هم